بسم الله الرحمن الرحیم

اصول\_ 4 اردیبهشت 97

عقیده ما بر این است که مبنای مرحوم محقق بروجردی اعلی الله مقامه الشریف مبنای قابل قبولی است ولی آن موارد ابهام و اجمال باید برطرف بشود و به تعبیر دیگر نظریه ایشان که تکمیل فرمایش سید مرتضی و محقق سبزواری ودیگران است، خود این فرمایش هم محتاج تتمه و تکمیل است تا آن ابهاماتش برطرف شود. در جلسۀ گذشته مواردی از این ابهامات برطرف شد، امروز هم به دو نکتۀ بسیار اساسی که باید در این تکمیل ملاحظه بشود تا این نظریه باز سازی شود اشاره می کنم.

نکتۀ اول این است که ابداً و اساساً در کلام ایشان نسبت به اجماع قدماء و شهرت آنها و کتبی که از آنها به عنوان اصول متلقات یاد کرده­اند، فرقی قائل نشده­اند بین مسائل تعبدی در فقه که عقل و عقلاء در آنجا راهی ندارد با مسائل غیر تعبدی فقه که هم برای عقل جایگاه است و هم باری فهم عقلاء و سیرۀ آن ها و ارتکاز آن ها جایگاه است. ما در مباحث دو سال گذشته، دقیقا جایگاه عقل و حد ومرز دخالتش را در استنباط روشن کردیم، اجماع حتی از قدماء در وقتی می­تواند تعبدا کاشف از یک دلیل تعبدی باشد، که بنیان مساله تعبدی باشد. مثل همان مثالی که گفتیم آیا نماز در چهار موضع، باید شکسته باشد یا تمام؟ خب این هیچ ربطی به بحث عقلی و عقلائی ندارد این یک بحث تعبدی است و باید ببینیم از ادله چه استفاده می­شود.

آیا در نماز جمعه خطبتین چه جایکاهی دارند؟ این را عقل درک نمی تواند بکند و قس علی هذا.

در این گونه مثال ها آن اجماع کاربرد وسیعی پیدا خواهد کرد اما مساله ایی که پیش از آن که اجماع سخنی داشته باشد عقل و عقلا مساله را روشن می کنند دیگر نمی توان به اجماع نمره بالایی داد. این تفکیک بین مسائل عقلی و تعبدی دیده نمی­شود.

مثلا اگر اجماعی بود که معیار در مکیل و موزون مدینة النبی باشد در زمان پیامبر هر چه که در آن زمان و ان مکان مکیل بود، در همۀ زمان ها و مکان ها مکیل باشد یا موزون. این یک امری است که یاباه العقلا. این امری است که ابا دارد عقلا. با کیل رفع غرر می کنند و در معامله مهم رفع غرر است.این یک امر عقلائی است که در فرض تعبدی گرفته اند.

نکتۀ دوم که اساسی ترین نکته است این است که خدمت این بزرگوار اعلی الله مقامه الشریف عرض می کنیم آیا شما با عبارت نهایه با عبارت دیگر کتب از اصول متلقات معاملۀ حجت بالفعل می کنید یعنی مقتضی تمام، شرائط حجیت موجود، موانع هم مفقود این حجت بالفعل است؟ منظور تان این است یا نه منظورتان این است که این عبارات اقتضاء حجیت درش هست نه این که حجت بالفعل باشد.

بعبارة اخری و واضح تر آیا شما با این عبارات معامله دلیل می­کنید یا معاملۀ مؤید می­کنید؟ اگر بخواهد عبارتی از شیخنا الطوسی و امثال این بزرگوار که شهرت دارد یا اجماع دارد حجت بشود باید بگویید این ها کاشف از یک روایت معتبرة السند و الدلالة است تا بشود حجة بالفعل.

حال سوال می کنیم که آیا این بزرگواران نمی توانند اشتباه کنند در فهم یک روایت؟ محال عقلی است؟ نه.

نمی شود این بزرگواران در ترجیح یک روایت بر روایت دیگر اعمال اجتهاد کرده باشند؟ اگر مستند این آقایون روایت است احتمال این که برداشتی اجتهادی از روایت داشته باشند، و روایتی را بر روایت دیگر ترجیح داده باشند، احتمالش هست شاید این ها بالاخره در فتوای خودشان همه اش آن اسرار و رموز و نانوشته ها نباشد. شما یک نگاهی به عنوان نمونه داشته باشید به نهایه شیخ. ما در نهایه شیخ تقسیم بندی هایی می بینیم که قطعا این نوع تقسیم بندی برداشت از روایت است نه عین روات. روایات متعددی را ایشان دیده است در جمع بین روایات این تقسیم بندی را کرده است.

دو مثال می زنم ملاحظه کنید:

اول نهایه تقسیم بندی آب. مورد دیگر بحث زمین ها و تقسیم بندی آن ها است که هر دو ریشه روایی دارد اما این نوع تقسیم بندی بیان شیخ است. این ها متن روایت نمی تواند باشد که شما کلمه به کلمه اش را بخواهید روایت بدانید.

اول تقسیم دوم تطبیق است که در بعضی از این کتب روایی است یعنی یک مطلبی را روایت بیان کرده است شیخ مواردش را تطبیق می کند:

مراجعه کنید ص 190.

سوم توجیح اخبار؛ می گوید در این مساله این خبر است و در این مساله این خبر است و معنای خبر به نظر من این است.

مراجعه کنید ص 183.

چهارم اختلاف روایات؛ می گوید این مساله درش روایات مختلف است. همین بحثی که داشتیم در مورد قصر وتمام می گوید روایاتش مختلف است بعد می آید بین این روایات یکی را انتخاب می کند.

اضافه کنید به این موارد در ص 348 در بحث قضا ایشان چهار ، پنج روایت را مستقیم نقل می کند.

این ها نشان می دهد که نمی توان با امثال نهایه و مقنعه مفید دقیقا معامله روایت معصو مکرد.

عرض ما این است برای این که این مبنا تکمیل شود بگوییم در قانون فقهاهت، فقیه نباید خود را منحصر در روایات موجوده کند چون حجت تمام نمی وشد. بسیاری از چیز ها را باید مراجعه کند و یکی از این موارد مراجع هبه کلمات قدماست به ویژه در مسائلی که در روایات موجودة مدرکی برای آن فتوا نیم یابید یا حتی خلاف اصول و وقواعداولیه است ولی فتوا داده اند.

این گون هموارد هر چه فقتوا ها بیشتر باشد ضریب خطای این آقایان کمتر می وشد.

نمره را این گون هبدهید که اگررسید به جایی که فقها در یک مساله ایی که بنیادش تعبد سات. در یک مساله ایی که در لسا ن روایات موجوده مدرک ندارد. اگر اینها اجماع شان یا حتی مشهورشان فتوا دادند در این فتوا اقتضا وجود دارد که رای معصوم باشد حال شما باید بسنجی ببنی که در این متن موجود نکات خلاف این اجماع هست یا نه؟

به عبارت ساده تر شما در تجمیع قرائن نمره خوبی می توانید به این اجماع بدهید اما این که به تنهایی حجت ساز باشد به طوری که انسان با اطمینان خاطر بر طبقش فتوا دهد این قابل قبول نیست.

چه بسا وقتی تامل جدی تری در قرآن کریم بکنید خلاف این مساله و مطلب برای شما ثابت شود در روایات هم همین طور . از جمله همین بحث نجاست اهل کتاب که مشهور علما قائل اند به نجاست منتها این بحث روایت دارد ما اساس بحث را بردیم جایی که روایتی در کار نیست. این که م اخودمان متعبد به کلام آنها بکنیم به نحو حجت اما به حد یک قرینه می شود.

به عبارت ثالثه ما در فقه به مناسبتی بحث مذاق شرع را بیان کردیم، در اصول هم ان شاء الله خواهیم رسید و پذیرفتیم با یک چهارجوبی آن چه را که صاحب جواهر به عنوان مذاق شرع میگوید. عرضمان این است که برای رسیدن به آن مذاق شرع مراجعه به کلام قدماء لازم است چون این ها اعرف از مراد جدی امام نسبت به ما بوده است. اما آیا این به تنهایی کافی است برای تحقق مذاق شرع ؟ نه روح شریعت مذاق شریعت لازم دارد مراجع هبه کلمات فقهاء را ولی کافی نسیت . فقیه باید همه این ها را ملاحطه کند بعد در جمع بندی بیاید نتیجه ایی بگیرد.

این مطلبی که لازم بود در فرمایش ایشان بیان شود.

یک بحثی را اشراه کردیم مقداری توضیح می خواهد .

در تقریرات ایشان در این تبیان الصلاة که آدرس دادیم در البدر الزاهر ص 254 بحث تخییر در مواطن اربعه است، شاید در این تتبعدات به این موارد هم پی ببرید. آن جا داریم که سید مرتضی فرموده است اتمام، صدوق فرموده است باید قصر بخوانی مگر آن که قصد اقامت بکنی. برخی گفته اند تخییر. حال کدام افضل است؟ روایات هم اختلاف دارد کسی که مبنای حاج آقای بروجرید را دارد می گوید حضرت آقای بروجردی از مبنای شما استفاده یم شود که باید رفت سراغ روات.

روایات را ملاحظه می کنیم به این تعابیر میرسیم: ان فقهاء اصحابنا اشاروا الیّ بالتقصیر با این که ما روایات تمام هم داریم. خب آقای بروجردی با همان بیان خودتان می گوییم این روایات تمام در مرای و نظر فقهاء قدیم بوده است پس شما هم باید طبق بیان خودتان بگویید قصر.

ایشان پاسخ می دهد که مورد روایاتش را ببینید در خود روایات اختلاف است و درایم که از مخزون الهی است پسبنا بر مخفی کاریش داریم. معلوم یم شود این بحث قابل باز کردن برای همه نبوده است لذ اروایات را باید توجیه کرد و کیف کان فالظاهر ان اصل جواز الاتمام فی مواطن الاربعه مما لا ریب فیه و آن شهرت غیر محقق است.

ایشان اشکال صغروی می کند که اگر واقعا بین اصحاب قصر محقق بود من هم حکم می کردم و علاوه از روایات استفاده می شود که موضع موضع تقیه است.